

مثنوی معنوی به مثابه تفسیری بر قرآن کریم

بخش دوم

سیرت‌نامه علوی

گشت و گذار در اندیشه‌های مولوی در مثنوی معنوی در ذهنیت انسان آنچنان خلجان‌آیی ایجاد می‌کند که سر از پا نمی‌شناسد. همه پژوهندگانی که به قرآن به‌عنوان یک اثر دینی فوق‌العاده می‌نگرند بیشتر می‌خواهند بدانند این کتاب مطرح در جهان امروز برای امروز بشر چه پیامی و چه راهی را پیشنهاد می‌کند، ما نیز بدین‌منظور گردشی می‌کنیم و از اندیشه‌های تابناک مثنوی بهره‌مند می‌شویم. مولانا از همان دوران کودکی، با تحولات غربی که در روان و فکر او ایجاد شد هر چه بیشتر او را به قرآن نزدیک‌تر کرد، در حدی که بر کرسی تفسیر این کتاب تکیه زد و الحق که مفسری توانا بود و معرفتی که او نسبت به قرآن مجید پیدا کرد از او انسانی رازدان ساخت. پیچیده‌ترین و عمیق‌ترین مطالب قرآنی را بسیار ساده در اختیار مردم قرار داد و می‌توان گفت که مثنوی معنوی او پیام‌های قرآن را در قالب داستان‌های بسیار دلچسب، جالب و جاذب به مخاطبان می‌رساند. خداوند در سوره زلزله آیه‌های ۷ و ۸ می‌فرماید: «فمن يعمل مثقال ذره خیراً یره و من يعمل مثقال ذره شراً یره». مولانا در تفسیر این آیات شریفه می‌گوید:

متهم کن نفس خود را ای فتی متهم کم کن جزای عدل را
توبه کن مردانه سر آور به ره که فمّن يعمل بمثقال یره
در فسون نفس کم شو غره‌ای کافتاب حق نبوشد ذره‌ای
هست آن ذرات جسمی‌ای مفید پیش این خورشید جسمانی پدید
هست ذرات خواطر و افتکار پیش خورشید حقایق آشکار

(دفتر ششم)

اما جالب است که آیات نخستین این سوره را در تفسیر زیبای مولانا بخوانیم:

سر از آن رو می‌نهم من بر زمین تا گواه من بود در یوم دین
یوم دین که زلزله زلزالها این زمین باشد گواه حالها
کو تحدث چهره اخبارها در سخن آید زمین و خارها
فلسفی گوید ز معقولات دون عقل از دهلیز می‌ماند برون
فلسفی منکر شود در فکر و ظن گو برو سر را بدان دیوار زن
نطق آب و نطق خاک و نطق گل هست محسوس حواس اهل دل
فلسفی کو منکر حنا نه است از حواس انبیا بیگانه است
گوید او که پرتو سودای خلق بس خیالات آورد در رای خلق

بلکه عکس آن فساد و کفر او این خیال منکری را زد بر او
فلسفی مر دیو را منکر شود در همان دم سخره دیوی بود
گر ندیدی دیو را خود را بین بی جنون نبود کبودی در جبین

(دفتر اول)

دغدغه مولانا این است که انسان‌ها از روی تحقیق به یقین برسند و شک‌های مقدس، مقدمه‌ای برای رسیدن به باورهای قطعی باشد، زیرا
که ظن و گمان به انسان راهی را نشان نمی‌دهد مگر گمراهی و تاریکی را:
از حق ان الظن لا یعنی رسید مرکب ظن بر فلک‌ها کی دوید؟

(دفتر اول)

«و ما يتبع اكثرهم الا ظناً ان الظن لا یعنی من الحق شيئاً.» اکثرشان جز ظن و گمانی را پیروی نمی‌کنند و این روشن است که گمان از حق
بی‌نیاز نکند. (یونس: ۳۵)

£

یکی از مهم‌ترین مطالب و اساسی‌ترین مبانی فکری مکتب توحید پرهیز از توهّمات، تسویلات، تصورات و تخیلات واهی است که موجب
دور شدن انسان از اصل حقیقت و جوهره اصلی پیام پیامبران است. قرآن کریم در آیه ۱۰۶ سوره کهف می‌فرماید: «قل هل ننبئکم
بالاخرین اعمالاً الذین ضل سعیمهم فی الحیوه الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعاً.» بگو آیا شما را به زیان‌کارترین مردم آگاه کنم؟
زیان‌کارترین مردم آن کسانی هستند که عمر خویش را در راه زندگی دنیوی تباه می‌کنند و پیش خود گمان می‌کنند کار نیکو انجام می‌دهند.
به قول حکیمی، قومی متفکرند اندر ره دین و قومی به غلط فتاده در راه یقین، می‌ترسم از آن که بانگ آید روزی کای بی‌خبران، راه نه آن
است و نه این. تصور این که انسان کاری که می‌کند درست است و عملی که مرتکب می‌شود عین صواب و در همین راستا بسیاری لغزیده‌اند
و لغزنده‌اند و مسئولیت بسیاری را بر گردن خویش نهاده تا خداوند با آنها چه کند، زیرا که سرنوشت قوم و ملتی برعهده آنهاست. رؤسای
عوام تا می‌توانند آتش جهل و نادانی را گرم‌تر می‌کنند تا بیشتر بتوانند بر این مرکب راهوار ابلیسی، پیروان گمراه خویش را به چاه غی
رهنمون شوند. مولوی در دفتر اول مثنوی بسیار زیبا آیه ۱۰۶ سوره کهف را شرح داده است:

بس کسان که ایشان عبادت‌ها کنند دل بر رضوان و ثواب آن نهند

خود حقیقت معصیت باشد خفی آن کدر باشد که پندارد صفی

همچو آن کر که همی پنداشته است کو نکویی کرد و آن برعکس جست

او نشسته خوش که خدمت کرده‌ام حق همسایه به جا آورده‌ام

بهر خود او آتشی افروخته است در دل رنجور و خود را سوخته است

مولانا داستان دلپذیری بس عبرت‌آموز را در دفتر اول به بیان آورده که خود داستان کسانی است که به تصور، توهم و تخیل خود کار نیکو
انجام می‌دهند، در حالی که کاری بسیار زشت و ناپسند می‌کنند.

داستان مرد ناشنوایی است که به او خبر دادند همسایه‌ات بیمار است و او به عیادتش می‌رود. مرد کر پیش خود و به تصور خود گفت و گویی خیالی را ترتیب داد و گفت که به او می‌گویم حالت چطور است و او خواهد گفت خدا را شکر خوبم. من می‌پرسم چه خورده‌ای و او خواهد گفت آش و من خواهم گفت نوش جانست. دوباره خواهم پرسید کدام حکیم را برای عیادت تو آورده‌اند و خواهد گفت فلان را و من خواهم گفت قدمش مبارک است و خلاصه از این پرسش و پاسخ‌ها در ذهن خود ساختن گرفت و به عیادت بیمار رفت. هنگامی که مرد ناشنوا نشست و پرسید: حالت چطور است بیمار گفت دارم می‌میرم. ناشنوا می‌گوید: خدا را شکر. وقتی که بیمار شکر و سپاس را می‌شنود پریشان می‌شود و با خود می‌گوید این مردک هذیان می‌گوید و یا دشمن من است. ناشنوا می‌پرسد: غذا چه خورده‌ای؟ بیمار می‌گوید: زهر خورده‌ام. ناشنوا می‌گوید: نوش جانست. از این پاسخ، بیمار بسیار ناراحت می‌شود. ناشنوا می‌پرسد: کدام حکیم برای درمان تو می‌آید؟ بیمار می‌گوید: عزرائیل. ناشنوا می‌گوید: قدمش مبارک است و من تجربه کرده‌ام که او هرگاه به بالین بیمار می‌آید بسیار خوب حال بیمار را جا می‌آورد. مرد ناشنوا پس از عیادت بیمار، خشنود از این که حق همسایگی را رعایت کرده و به عیادت همسایه بیمار خود رفته شکر خدا را به جای آورد. درحالی که همسایه بیمار ناراحت دل شکسته است که چطور همسایه مرگ مرا می‌خواهد و شروع می‌کند به او دشنام دادن. این داستان حکایت مردمان کم خرد است که با بینش محدود خود مسائلی را در ذهن خود می‌سازند و می‌پردازند و قاطعانه و جزم دآوری می‌کنند و به تصور این که حق همین چیزی است که آنها در ذهن محدود خود پروده‌اند و غیر از این حقیقتی نیست. این است معنی آیه شریفه (۱۰۶):

کهف) که پیر بلخ شرح کرده است:

او نشست خوش که خدمت کرده‌ام حق همسایه به جا آورده‌ام

بهر خود او آتشی افروخته است در دل رنجور و خود را سوخته است

این است آن آتشی که از دل‌ها برمی‌آید، یعنی این که آدمیان خود آن را افروخته‌اند و بر همین اساس قرآن کریم پرهیز می‌دهد از این آتش سوزان محدوداندیشی، تصورات واهی، خیالات بی‌اساس و توهمات بعضاً سوزنده که کیان فرد و جامعه را خاکستر خواهد کرد.

فاتقوا النار التي او قديموا انكم في المعصية ازددتموا

یعنی پرهیزید از آن آتشی که خود برافروخته که آتش‌گیره آن مردمان و سنگ‌هاست. (بقره: ۲۴) البته خدای مهربان برای خاموش کردن این آتش‌ها، آب اندیشه، تفکر و تأمل را قرار داده و این که آدمیان هر روز چندین مرتبه آیه شریفه «اهدنا الصراط المستقیم» را در نماز هر روزه خود تکرار کنند تا این هدایت از ظن، گمان، توهم و تخیل به یقین مبدل شود و آن ترس‌ها و هول‌ها برطرف شود.

از برای چاره این خوف‌ها آمد اندر هر نمازی اهدنا

کین نمازم را می‌آمیز ای خدا با نماز ضالین و اهل ریا

از قیاسی که بکرد آن کرگزین صحبت ده‌ساله باطل شد بدین

خاصه‌ای خواجه قیاس حس دون اندر آن وحی‌ای که هست از حد فزون

گوش حس تو به حرف ار درخور است دان که گوش عیب‌گیر تو کر است

(دفتر اول)

در طول تاریخ بشریت؛ چه کشتارها، قتل‌ها و جنایاتی که بر اثر همین توهمات و قیاسات شخصی صورت نگرفته و چه گرفتاری‌های فراوانی

که برای خانواده بشری نیافریده است؟ البته در تحلیل نهایی مسلم است که عنصر فسادآفرینی و شرآفرینی ابله‌یس در کار است و این قیاس‌های مع‌الفارق به‌وسیله این عنصر صورت می‌گیرد و هشدار مولانا که:

اول آن کس کین قیاسک‌ها نمود پیش انوار خدا ابلیس بود
گفت نار از خاک بی‌شک بهتر است من ز نار و او ز خاک اکدر است
گفت حق نی بل که لانساب شد زهد و تقوا فضل را محراب شد

(دفتر اول)

که اشاره‌ای است به آیه ۱۰۰ سوره مؤمنون و همچنین اشاره به آیه ۱۲ سوره حجرات.

f

جلال‌الدین بلخی تمامی مثنوی را برای تبیین آیات قرآنی سروده است و برای این که سریعاً آدمیان این پیام رهایی‌بخش را دریابند بسیار رنج برده است. او نیز مانند بسیاری از فرزندگان و خردمندان دچار تعصبات بی‌جا و جانب‌داری‌های بی‌منطق رؤسای عوام بود. همان‌ها که پیام را شنیده بودند و فهمیده بودند و چون چشم حقیقت‌بینشان را دنیاپرستی و جاه‌طلبی کور کرده بود فقط شعار حق‌طلبی سر می‌دادند و از خود حقیقت‌خبری نبود، آنها می‌دانستند اما تعهد نداشتند. آنان عالم بودند، اما عمل نمی‌کردند. آنان حامل کتاب خدا بودند، اما زیر بار مسئولیت، تعهد و وظیفه‌شناسی نمی‌رفتند و در نهایت قهر خداوند را به خود خریدند و در چاه غی و ضلالت افتادند. قرآن بسیار روشن و جالب در سوره جمعه بیان می‌فرماید که مثل کسانی که به تورات مکلف شدند، ولی به حقیقت آن دست نیافتند و بدان عمل نکردند، همچون خرانند که بر پشت خود کتاب‌هایی را حمل می‌کنند. «مثل الذین حملوا التوریه ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفاراً.» (جمعه: ۵)

علم‌های اهل دل حمل‌شان علم‌های اهل تن حمل‌شان
علم چون بر دل زند یاری شود علم چون بر تن زند باری شود
گفت ایزد یحمل اسفاره بار باشد علم کآن نبود زهو
علم کان نبود زهو بی‌واسطه آن نباید همچو رنگ ماشطه
لیک چون این بار را نیکو‌کشی بار بر گیرند و بخشندت خوشی
هین مکش بهر هوا این بار علم تا شوی راکب تو بر رهوار علم

(دفتر اول)

این تمثیل هم سرانجام کسانی را که پیام پیام‌آوران را تکذیب می‌کنند ترسیم می‌کند و هم این که ستمگران تنها آدم‌کشان، فاسدان، شهوت‌رانان و هرزگان نیستند، بلکه کسانی که خداوند به آنان کتاب، علم، آگاهی و فقاقت داد و آنان ضایعش کردند نیز بدتر از هر قوم ستمگر و ظالمی خواهند بود و سرانجامی بس خطیر خواهند داشت، زیرا سرنوشت توده‌های عظیم مردمی را رقم می‌زند بویژه آن که با روح و روان مردمان سروکار دارند. پناه بر خدا از سرنوشت بد.

مر خران را هیچ دیدی گوشوار گوش و هوش خر بود در سبزه‌زار

حیوانات فقط آخورشان را آباد می‌خواهند و پیوسته مثلث خوردن، خوابیدن و تولید زباله را تکرار می‌کنند و اگر انسان نیز همین مثلث را تکرار کند و در طول عمرش غیر از این معنی را نفهمد با بقیه جانوران هیچ فرقی ندارد.

احسن التقویم در والتین بخوان که گرامی گوهر است ای دوست جان

احسن التقویم از فکرت برون احسن التقویم از عرشش فزون

گر بگویم قیمت آن ممتنع من بسوزم هم بسوزد مستمع

(دفتر ششم)

در جای دیگری باز در مثنوی معنوی پیر بلخ سوره والتین را باز می‌کند و می‌نماید که آدمی چگونه و به چه ترتیب آن نیم خدایی یا آن دیگر نیم را که لجن است تقویت می‌کند و انسانیت خود را چگونه درمی‌یابد. این که خداوند آدمی را در احسن تقویم آفریده است. پیام اصلی در سوره کوچک، ولی بسیار بااهمیت والتین همین آفرینش انسان در بهترین قوام است. مولانا در اینجا وارد جزئیات نمی‌شود فقط کوشش می‌کند بیشتر آدمیان به اندیشه فرو روند که:

اصل آب نطفه اسپید است و خوش لیک، عکس جان رومی و حبش

می‌دهد رنگ احسن التقویم را تا به اسفل می‌برد این نیم را

این سخن پایان ندارد باز ران تا نمانیم از قطار کاروان

یوم تبیض و تسود وجوه ترک و هندو شهره گردد زان گروه

رحم پیدا نباشد هند و ترک چون که زاید بیندش زار و سترگ

(دفتر اول)

اصل آفرینش از آن خداست و جهان و آدمیان را دست قدرت لایزال الهی می‌آفریند، اما این خود انسان است که سرنوشت خویش را رقم می‌زند و به هر سوی که بخواهد به بالا یا که به اسفل می‌رود و روشن است کسانی که ایمان بیاورند و عمل شایسته و نیکو انجام دهند، پاداشی بس باارزش خواهند داشت، یعنی این که اگر آدمی استعدادها و توانمندی‌های خودش را شناسایی کند لاجرم به سمت ایمان و عمل صالح گام برخواهد داشت و با اختیاری که دارد سرانجامی بس نیکو با اراده خودش برای خودش فراهم خواهد کرد.

عقل و دل‌ها بی‌گمانی عرشیند بی‌حجاب از نور عرشی می‌زیند

همچو هاروت و چو ماروت آن دو پاک بسته‌اند اینجا به چاه سهمناک

عالم سفلی و شهوانی درند اندرین چه گشته‌اند از جرم بند

(دفتر پنجم)

£

از دیدگاه مولانا انسان‌هایی که در جریان پیام‌های حیات‌بخش پیامبران قرار می‌گیرند و آن پیام‌ها را دریافت می‌کنند اصولاً جهت‌گیری آنها،

آنان را به سرانجامی نیکو و عاقبت نیک رهنمون خواهد شد.

اگر بخواهیم این معنی بلند و مهم را در مثنوی دنبال کنیم باید اعلام کنیم که تمام سروده‌های مثنوی برای تبیین همین معنی آفریده شده و با تمثیل‌های شیرین و بیان روشن مولانا، پیام روشن‌تر دریافت می‌شود. چون که اوحی الرب الی النحل آمده است خانه وحیش پر از حلوا شده است او به نور وحی حق عز و جل کرد عالم را پر از شمع و عسل

(دفتر پنجم)

دیدگاه مولانا بسیار ساده و بدون هیچ‌گونه پیچیدگی است از این جهت می‌توان مولانا را متفکری اصلاح‌گر هم نامید، زیرا که با نوع تفکر قرآنی کوشش می‌کند انسان‌ها با پیام پیامبران جهت‌گیری دینی پیدا کنند و همچون بقیه پدیده‌ها که جمعاً و کلاً در تسبیح پروردگاران آدمیان نیز در جهت پیام پیامبران حرکت کنند.

او به نور وحی حق عز و جل کرد عالم را پر از شمع و عسل
این که کرمناست و بالا می‌رود وحی‌اش از زنبور کمتر کی بود
یعنی انسانی که تاج کرمن بر سرش نهاده شده و نماد آیه شریفه لقد کرمننا بنی آدم است (اسرا: ۷۰) و روحش پیوسته در حال تعالی است کی ممکن است وحی او پایین‌تر و کمتر از وحی به زنبور عسل باشد.
نه تو اعطیناک کوثر خوانده‌ای پس چرا خشکی و تشنه مانده‌ای

£

ای انسان مگر تو آیه شریفه «انا اعطیناک الکوثر» را نخوانده‌ای، یعنی ما به تو کوثر عطا کرده‌ایم پس چرا خشک لب و تشنه‌ای. در سوره کوثر می‌خوانیم که ای محمد ما به تو کوثر عطا کردیم پس برای پروردگارت صلوه برگزار کن و قربانی نما که البته دشمن تو خود سترون است.

نه تو اعطیناک کوثر خوانده‌ای پس چرا خشکی و تشنه مانده‌ای
یا مگر فرعونی و کوثر چو نیل بر تو خون گشته است و ناخوش ای علیل
توبه کن بیزار شو از هر عدو کو ندارد آب کوثر در کدو
هر که را دیدی ز کوثر سرخ رو او محمد خوست با او گیر خو
تا احب لله آبی در حساب کز درخت احمدی با اوست سیب
هر که را دیدی ز کوثر خشک لب دشمنش می‌دار همچون مرگ و تب
گرچه بابای تو است و مام تو کو حقیقت هست خون‌آشام تو
از خلیل حق بیاموز این سیر که شد او بیزار اول از پدر

(دفتر پنجم)

که در بیت اخیر اشاره به داستان ابراهیم و جریان توحید می‌کند که به خاطر بت‌پرستی پدرش، از او بیزار شد و هرگز جریان پدری نتوانست او را از راه توحید باز دارد که مفصلاً در آیه ۱۱۴ سوره توبه بیان شده است. از دفتر اول مثنوی تا آخر دفتر ششم همه ابیات مثنوی را می‌توان تفسیرگونه‌ای بر آیات قرآن به حساب آورد.

البته مهتاب شبی خواهد و آسوده سری تا به این مهم پرداخته شود. اما:

آب دریا اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

£

همچنان که بسیاری از معاندان و مشرکان با قرآن مخالفت می‌کردند و دشمنی می‌ورزیدند، بسیاری با مثنوی هم دشمن بودند و نیز هستند.

چون کتاب الله بیامد هم بر آن این چنین طعنه زدند آن کافران

که اساطیر است و افسانه نژد نیست تعمیقی و تحقیقی بلند

کودکان خرد فهمش می‌کنند نیست جز امر پسند و ناپسند

ذکر یوسف ذکر زلف پر خمش ذکر یعقوب و زلیخا و غمش

ظاهر است و هر کسی پی می‌برد کو بیان که گم شود در وی خرد

گفت اگر آسان نماید این به تو این چنین آسان یکی سوره بگو

(دفتر سوم)

که به آیه ۲۳ سوره بقره اشاره می‌کند که اگر شک دارید بر آنچه ما فرو فرستادیم بر بنده خویش، پس سوره‌ای مانند آن بیاورید اگر راست می‌گویید.

جنتان و انستان و اهل کار گو یکی آیت از این آسان بیار

که باز اشارتی است به آیه ۸۸ سوره اسرا.

مولانا پیشنهاد می‌کند اگر آدمیان با قرآن آمیزش کنند با روان پیامبران آمیزش کرده‌اند.

چون که در قرآن حق بگریختی با روان انبیا آمیختی

هست قرآن حال‌های انبیا ماهیان بحر پاک کبریا

ور بخوانی و نه‌ای قرآن پذیر انبیا و اولیا را دیده گیر

(دفتر اول)

ور پذیرایی چو بر خوانی قصص مرغ جانت تنگ آید در قفص

(دفتر اول)

و نیز مولانا می‌سراید که هر کس به تقوا روی آرد بی‌شک خداوند قوه تمییز حق از باطل را به او خواهد آموخت.

نور فرقان فرق کردی بهر ما ذره ذره حق و باطل را جدا
نور گوهر نور چشم ما شدی هم سؤال و هم جواب از ما بدی

(دفتر دوم)